

شاعرانه های گوهرشاد

محمد حسین ملکیان

رضا جان است شاه مردم ایران، رضا خان نه

در دیدار امسال جمعی از شاعران و اهالی فرهنگ و ادب بارهبر معظم انقلاب، «محمد حسین ملکیان» شاعر جوان اصفهانی شعری درباره واقعه گوهرشاد خواند. شعری که در آن بخشی از ارادت مردم ایران به امام رضا (ع) روایت شد و بیان این دلدادگی، بغض رهبر انقلاب را هم به همراه داشت:

یکایک سر شکست آن روز اما عهد و پیمان نه
غم دین بود در اندیشه مردم، غم نان نه
شبی ظلمانی و تاریک حاکم بود بر تهران
به لطف حضرت خورشید اما بر خراسان نه
کبوترهای گوهرشاد بودیم و صدای تیر
پریشان کرد جمع یکدل مارا، پشیمان نه
سراسر، صحن از فوج کبوترها چنان پر شد
که چندین بار خالی شد خشاک آن روز و میدان نه
یکی فریاد می زد شرماتان باد آبی دژ خیمان
به سمت ما بینداز تیر، اما به ایوان نه
یکی فریاد سر می داد بر پیکر سری دارم
که آن را می سپارم دست تیغ و بر گریبان نه
برای او که کشتن را صلاح خویش می بیند
تفاوت می کند آیا جوان یا پیر؟ چندان نه
دیانت بر سیاست چیره شد، آری جهان فهمید



رضاجان است شاه مردم ایران، رضاخان نه
کلاه پهلوی هم کم کم افتاد از سر مردم
نرفت اما سر آن ها کلاه زورگویان، نه
به جمهوری اسلامی ایران گفته ایم «آری»
به هر چه غیر جمهوری اسلامی ایران: «نه»
گذشت آن روزها، امروز اما بر همان عهدیم
نخواهد شد ولی این بار جمع ما پریشان، نه
کجا دیدی که یک مظلوم تا این حد قوی باشد
اگر چه قدرت ما می شود تحریم، کتمان نه
دفاع از حرم یعنی قرار جنگ اگر باشد
زمین کارزار ما تل آویو است، تهران نه



رهبر انقلاب: مسئله گوهرشاد مسئله مظلومی است

پس از شعر خوانی ملکیان، رهبر انقلاب نکاتی را درباره اهمیت موضوع تاریخی گوهرشاد بیان کردند:

این هم نکته مهمی است، ایشان مسئله گوهرشاد را بعد از مثلاً سال های متمادی، سال ۱۳۱۴ بوده گوهرشاد، الان ۹۷ است، یعنی هشتاد و خرده ای سال ایشان مطرح کردند. مسئله گوهرشاد اتفاقاً مسئله مظلومی است. یعنی جزو مسائلی است که سال های متمادی سلطنت پادشاهان پهلوی موجب شد که این مسئله مسکوت بماند، بعد از انقلاب هم نپرداختیم به آن، ایشان پرداخته اند. البته بعضی دوستان در مشهد هم این کار را کردند که خیلی خوب بود. (khamenei.ir)

شکوه انعکاس سرخ خون در باغ آیینه

حامد عسکری

مشام اسب ها گنج از هجوم عود و باروت است
صدای شیهه و سمکوبه های تلخ می آید
هوای چسبناک «تیر» و تشویشی عرق کرده
به ذهن زائر خورشید هشتم مرگ می زاید
هجوم چکمه قزاق بر بال فرشته ها
شکوه انعکاس سرخ خون در باغ آیینه
تلاقی خوش نقاره ها با نعره برنو
عروج کفتری بی بال و پر از حفره سینه
چه خطی؟ خط نستعلیق خون در بهت مرمرها
چه نقشی؟ نقش دستی پنج تن بر روی کاشی ها
خبر تا بلخ رفته تادکان پیر آهنگر
به نیشابور تعطیل اند فیروزه تراشی ها
«ابوالفضل دبیر» از قلعه تاریخ بیرون آ
که بر این مرثیه لختی قلم هار ابگریانی
کجا در بارگاه امن آب و عطر و آیینه
جواب اشک باروت است؟ کو آداب مهمانی
هنوز ناله غمگین و معصوم کبوترها
عجین با عطر نارنج از گلوی باد می آید
اذانی زعفرانی می چکد از پلک گلدسته
عرق بر کاشی مظلوم گوهرشاد می آید
من و تو وارث این زخم های داغ و شفافیم
مسیر پیش رو با چلچراغش گم نخواهد شد
جهان این را بداند این قبیله اوج پرواز است
عقاب کوه خام کاسه ای گندم نخواهد شد

هنوز از چادر خود پرچمی دارند مادرها

علی داوودی

صدایی زیر آوار زمان مانده است در سرها
صدای انگار می آید از این دیوارها، درها
صدای کاشی و آجر صدا از دروغربت پُر
صدای باری، صدایی هست می دانند خنجرها
صدای غمی است ز ندانی به غوغای رضاخانی
کلاه نوکری تاجی است می بافند افسرها
چراغ مرده مشروطه چی ها جز سیاهی چیست؟
طلوع صبح کاذب بود آن صبحی که باورها
چنین گفتند آمد نوبهاری فصل گل کردن
بهار آمد و لیکن گل نزد افسوس بر سرها
چه خوابی دید آیا چشم مست شهریار آن روز
که خون شهرزادان را چنان خوردند ساغرها
چه خوابی دید و قتی در حریم امن سلطانی
به خون افتاده آهوها شده پیر کبوترها
مگر بهلول مردی خشم بر دیوانگان گیرد
خروش نور باری نور می آید ز منبرها
هلا ای پادشاه لخت! ما را رخت و بخت این نیست
چرا باید که از سر، باز می افتاد معجزها
اگر چه موج ها کوبان صدف ها در کف توفان
ولی شادند در دریا که نشکستند گوهرها
اگر چون گنج در ویرانه پوسیدند دلبرها
خدا را شکر عریانی نبوشیدند پیکرها
هنوز از قصه گیسو خیال عالمی در بند
هنوز از چادر خود پرچمی دارند مادرها
صدایی زیر آوار زمان زنده است و می خواند
که شرح این حکایت باز می ماند به دفترها

خون شهدای مسجد گوهرشاد...

شعر خوانی سید رضا موید
در محضر رهبر انقلاب
(۹۵/۴/۲۴)



هر زن ز حجاب کسب تقوا کرده است
او پیروی از حضرت زهرا کرده است
خون شهدای مسجد گوهرشاد
گل های حجاب را شکوفا کرده است

کلام فاطمه را مادرم ز سر نهاد

شعر خوانی جواد اسلامی در دیدار جمعی
از شعر و مداحان خراسانی بارهبر انقلاب
(۹۵/۴/۲۴)

قسمم به پرچم خونین شعله ور در باد
ز مانه قصه مارانمی برد از یاد
چه سر بلند و ستبر ایستادی و خواندی
قنوت غرقه به خون در قیام گوهرشاد
دلیم خوش است به این که در آستان رضا
کلام فاطمه را مادرم ز سر نهاد
هنوز از دل این خطه خطبه می جوشد
هنوز حنجر بهلول می زند فریاد
سری که شور حسینی در اوست تن ندهد
به هر کلاه که دوزد برایش ابن زیاد

